

بے ساختہ

وارکسٹریووازہ

۳

ہارپر

ہوپا
Hoopa



روزی روزگاری دختری بود به نام هارپر که استعداد بی نظیری در موسیقی داشت. او از لابه لای صدای باد، ترنم باران و بال زدن های پروانه نوای موسیقی می شنید. هارپر می توانست هر سازی را بنوازد، آن هم بی اینکه حتی یک بار آموزش دیده باشد، اما ساز اصلی او چنگ بود. گاهی وقت ها شب که می شد، هارپر کنار گربه اش، نصفه شب، می نشست و سازی را تصور می کرد که قلبش را می لرزاند. سازی که از ابری نقره ای درست شده بود و در تمام خواب هایش آن را می دید...